

تلنگر و بگردی



صاف، شفاف و حیات بخش. این بود انشای من. وقتی انشای فهیمه تمام شد، خانم مقدم گفت: واقعاً تو انشایت به این تعریفی که از دوستی کردی اعتقاد کامل داری؟

فهیمه گفت: «بله من که حقیقت رو گفتم اما دیگران را نمیدونم.» خانم مقدم گفت: «آفرین فهیمه من هم احساس میکنم تو و سارا در واقع باور خودتون را بیان کردید. حالا از شما یک درخواست دارم. امیدوارم که در انجامش کوتاهی نکنید.» سارا و فهیمه همزمان گفتند: «باید چه کار کنیم؟» خانم مقدم گفت: «من انتظار دارم به اونچه که اعتقاد دارید و در انشا تون هم اشاره کردید، پایبند باشید.» خانم مقدم رو کرد به بچه‌های کلاس و گفت: «من البته نمیخواستم موضوع قهر کردن سارا و فهیمه را مطرح کنم اما چون همه بچه‌ها از این قضیه خبردار بودند علنی مطرح کردم تا همانطور که از قهر این دو دوست خوب خبردار شدین با آشتی کردن این دو یار صمیمی هم همگی باخبر بشید. به همین خاطر من خواستم قبل از آشتی از نظراتشون درباره دوستی و آداب دوستی بدانم که خوشبختانه فهیمدم نظر هر دو خیلی به هم نزدیک است. پس حالا دیگه مشکلی برای برقراری یک دوستی پایدار نیست.» بعد خانم مقدم از پشت میز بلند شد و در حالی که دست هر دو را می گرفت و در دست هم می گذاشت، گفت: «خب دیگه بدون هیچ توضیحی گذشته را کنار بگذارید و همینجا دلخوری‌ها تون را فراموش کنید و به بچه‌ها نشون بدید به اونچه که در انشا تون نوشتید کاملاً اعتقاد دارید.» بعد از سکوت معلم، سارا و فهیمه در حالی که به هم دست داده بودند، همدیگر را در آغوش گرفتند. آنها تازه فهمیدند چرا خانم رحیمی دوستی را موضوع انشا قرار داده بود و تأکید داشت نظر واقعی خودشان را درباره دوستی بنویسند.



حکایت و روایت نویسنده و تصویرگر: حسین کشتکار

معلم گفت: «بچه‌ها موضوع انشا این هفته چی بود؟» همه با هم گفتند: «ویژگی یک دوست خوب.» خانم مقدم گفت: «حتماً یادونه که تأکید کردم و گفتم وقتی خواستید انشا تون را بنویسید سعی کنید بیشتر از فکر خودتون بنویسید نه اونچه که در کتاب‌ها خوندید و اینور و اونور شنیدید چون میخواهم عقیده و باور خودتون رو بدونم.» بعد دفتر اسامی دانش آموزان را باز کرد و نگاه کرد به اسامی بچه‌ها و گفت: «خب ببینم کی اول بیاد بخونه؟» بعد گفت: «سارا حبیبی بیا پای تخته.» سارا مقابل بچه‌های کلاس ایستاد و دفترش را روبه‌روی صورتش گرفت و انشایش را بلند خواند: «دوستی چیست و دوست کیست؟» همه ما در زندگی دوستی‌های زیادی رو تجربه می‌کنیم؛ دوستی‌های خوب، دوستی‌های بد، دوستی‌های عمیق و پایدار، دوستی‌های ناپایدار و زودگذر. اما واقعاً چقدر به خود این مفهوم فکر کردیم؟ اصلاً دوستی یعنی چی؟ به این فکر کردیم وقتی با یه نفر پیمان دوستی می‌بندیم باید چه کارایی انجام بدیم؟ این پیمان کجا و چجوری ظاهر میشه؟ اصلاً این پیمان تأثیری تو رفتار ما داره؟ دوستی چطوری تعریف میشه و چه نقشی تو زندگی ما ایفا میکنه؟ شرایط دوستی چیه؟ اصلاً چرا ما به داشتن دوست واقعی نیاز داریم؟ آیا میتونیم تنها زندگی کنیم؟ دوست واقعی کیه؟ برای دوستی کردن با یه نفر لازمه که حتماً طرف مقابل رو واقعاً دوست



*** خرمگس**
معلم: بچه‌ها کسی می‌تواند بگوید چرا به بعضی از مگس‌ها، خرمگس می‌گویند؟ شاگرد: چون آنها عقل درست و حسابی ندارند.

*** ماسک چهره**
از پزشک جراحی که ماسک به چهره داشت پرسیدند: چرا موقع عمل صورت خود را می‌پوشانید؟ جراح: برای اینکه اگر بیمار حین عمل مرد، آن دنیا نتواند مرا شناسایی کند.

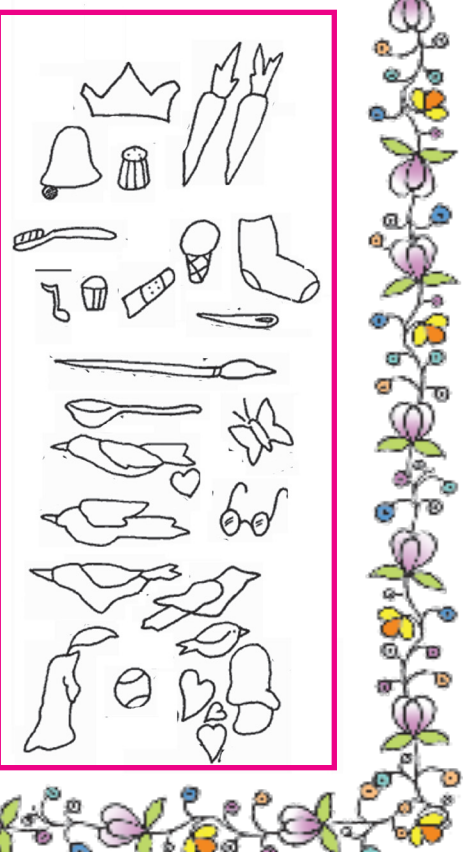
*** صفر**
پرویز به دوستش گفت: فرق میان آموزگار و دماسنج چیست؟ دوستش گفت: هیچ! چون هر کدام از آنها صفر را نشان بدهند، تن آدم می‌لرزد.

*** خبرنگار و فوتبالیست:**
خبرنگار: چرا قبل از هر بازی به حمام می‌روی؟ فوتبالیست: برای اینکه گل‌های تمیز بزنم.

ویژه کودکان



بچه‌های عزیز، ابتدا به تصاویری که در سمت راست درون کادر قرمز رنگ مشخص شده اند نگاه کنید سپس آنها را که در تصویر اصلی پنهان شده اند، پیدا کنید.



در محافظت از طبیعت و منابع طبیعی کوشا باشیم

بچه‌های عزیز سعی کنید مسیر صحیح رسیدن به کاهورا با رسم خط نشان دهید.